

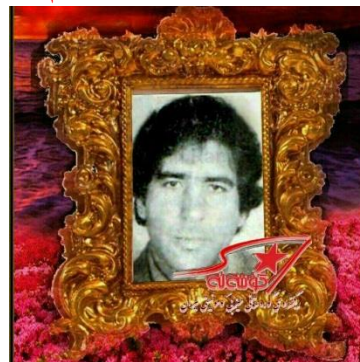


مشهور ترین چهره سیاسی حسن ماسالی اما "فاحشه سیاسی" در کشورمان

او در ماسال در یکی از روستاهای تالش در تاریخ بیستم بهمن ۱۳۱۴ برابر با نهم فوریه ۱۹۳۶ بدنیآ آمد پدرش یکی از خوانین و درباریان پهلوی بود جزه آندسته از اشراف زاده که به قول خودش در سال های بعد از ۱۳۳۹ پدرش به او می گوید که یک خانه در سویس برایت می خرم به سویس برو و در آنجا تحصیل کن! در اوایل جوانیش بعد از دیپلم به آلمان می رود و به قول خودش به صف دانشجویان خارج کشور می پیوندد و در سال ۱۳۴۰ و به هواداری از جبهه ملی خارج کشور شروع به فعالیت سیاسی می کند و می گوید بعدها در سال ۱۳۴۹ گروه به اصطلاح "اتحاد کمونیستی" را با چند نفر دیگر با نامهای خسرو کلانتری، علی شاکری، حسن لباسچی بنیاد می نهد و از این تاریخ به بعد به قول خودش به فعالیت سیاسی در خاور میانه با نام گروهک "اتحاد کمونیستی" شروع می کند **به نقل از کتاب "نگرشی به گذشته و آینده" جلد یک ص ۳۰۷ می گوید در سال ۱۹۷۰ میلادی برابر با**

۱۳۴۹ به بیروت جهت شرکت در کنفرانس فلسطین در اردن تشکیل گردید، شرکت کردم، نقل از کتاب "این کنفرانس، از دوم تا ششم سپتامبر ۱۹۷۰ تا ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ در امان، پایتخت اردن برگزار شد" در همین اوایل به اصطلاح مبارزه ضد استعماری - امپریالیستیش و خاصه ضد صهیونیستیش نم زده بود می فرماید نقل قول از کتاب "نگرشی به گذشته و آینده" به طور مثال "ابونضال" که خود را "مانویست" می نامید و مسئول دفتر الفتح در عراق شده بود، گاهی خودسرانه و حتی بدون اطلاع کادر رهبری، عملیات تروریستی را سازماندهی می کرد، خواننده این مطلب فکر می کنید عملیات داعشی بر علیه مردم بی دفاع بوده! یا عملیات بر علیه دشمن یهود - صهیونیستی بوده است بله پسر بچه اشراف زاد - پهلوی زده از اول کارش معلوم است که در کنترل سازمانهای جاسوسی - اطلاعاتی می باشد! در ادامه می گوید که گروهک "اتحاد کمونیستی" با نام مستعار "ستاره" نامیده شد! و گروه اتحاد کمونیستی نیز نشریه ی «رهائی» و «عصر عمل» را به منظور طرح مباحث تئوریک انتشار می داد و در ادامه سرهم بندی کردن هایش می فرماید: **به نقل از کتاب: "در این ارتباط، دوست مبارزی به نام ابوشاهین که یک کارگر ایرانی الاصل بود و در عراق شاگرد نانوا شده بود، به ما می پیوندد و از نظر سیاسی و نظامی دوره های متفاوتی را می گذراند. او فرماندهی نظامی یک گروه از فلسطینی ها را در لبنان برعهده می گیرد. رفیق «ابوشاهین» در حمله ی رژیم به سندانج، از طرف سازمان وحدت کمونیستی ایران» به آن سامان، اعزام شد تا با کومله همکاری کند. ابوشاهین، در نبرد خونین سندانج، در اثر اصابت خمپاره، جان می بازد" خوب از آغه پسره، یک چریک جعلی فلسطینی را می سازد این در حالی است که اطلاعات در مورد این فرد مشکوک از جانب گروههای دیگر تایید نمی شود و در سال ۵۸ تا حتی ۵۹ به هیچ وجه جبهه خلق برای آزادی فلسطین هیچ فردی را برای جنگ با جمهوری اسلامی نفرستاده است چون این پسر بچه اشراف زاد - پهلوی زده ادعا می کند که ابوشاهینی جعلی از "جبهه خلق برای آزادی فلسطین بوده است! حال گروه های دیگر این پسر بچه ابو شاهینی را این طور معرفی می کنند: رفیق مرتضی سیداسماعیل "ابوشاهین" در یک خانوادگی فقیر و تهیدست مهاجر افغانی بدنیآ آمد. خانوادگی تهیدست که برای امرار معاش و امکان ادامه زندگی مجبور گردیدند از افغانستان به ایران، از ایران به پاکستان و سپس به عراق مهاجرت نمایند(از پاکستان به عراق با هواپیما این پسر فقیر مسافرت کرد؟). هنوز چند سالی از**

عمر مرتضی کوچک نگذشته بود که بجای مدرسه رفتن بکار شاگردی در دکانهای مختلف نانوائی در عراق پرداخت ، حال با شرح حال زندگی این فرد افغانی به قول گروههای دیگر ، بیسواد و شاگرد نانوا در سالهای دور از 50 در خاک عراق چطور شد که ظرف دو سال ایشان باسواد ، سیاسی ، چریک و آنهم در جبهه خلق برای آزادی فلسطین بعنوان فرمانده یک گروه فلسطینی جا می گیرد ! در ادامه می فرمایند : در سال 1350 ابوشاهینشان ! حدود 2 سال در حین کارکردن در نانواییهای مختلف بغداد به کار فعال سیاسی پرداخت یعنی در 1352 ، دروغگویان فالانژ ، ابله و احمقت، نمی گویند چطور آغه پسر بیسواد در 50 آموزش شروع می کند و در 52 یک باره در فلسطین رهبر گروهی می شود ! باز هم رفیق دروغگوی فاحشه سیاسی می گوید که در درگیری بین فالانزهای مسیحی و فلسطینیان ابوشاهینشان مانع ورود نیروهای نظامی سوریه به لبنان شد ! ای احمق ، در آزمان نیروهای سوریه به نفع لبنانیان عمل می کردند ! پس ابوشاهین جعلیتان فالانژ تشریف داشته است ! اما در مورد به اصطلاح سازمان " وحدت کمونیستی " و همکاری با گروهکها فرصت طلب چپ نما در کردستان ایران می فرمایند : "هدف اولیه سازمان وحدت کمونیستی در کردستان، سازماندهی سیاسی - نظامی و همکاری با نیروهای چپ کرد بود. در این جهت رفقا با سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومله - که تا قبل از هجوم 28 مرداد 1358 فعالیت علنی و گستردهای را آغاز نموده بود"



در سرگذشت پسر بچه افغانی در دیگر سایتها می فرماید : که او کتابی با نام "جنگ لبنان" نوشت ! بله این پسر در سال 52 با به اصطلاح گروهک خارج نشین اتحاد کمونیستی آشنا بعد از سه ماه دوره آموزشی به قول گروهک در سازمان ازادی بخش فلسطین و بعد به عراق بر می گردد و همچنان شاگرد نانوا می باشد در اواخر 53 به قول گروهک او از عراق اخراج می شود بعد از مدتی سرگردانی دوباره به عراق بر می گردد و اله آخر

پسر افغانی در به اصطلاح کتابش "جنگ لبنان" می فرماید که احمد جبریل که یکی از رهبران فلسطینی که در جنگ داخلی لبنان که خلق یهود - صهیونیستی آنرا خلق کرده و این پسر به هیچ وجه جبریل را به گردن خلق یهود نمی گذارد بر عکس احمد جبریل و جبهه چپ انقلابی به رهبری سوریه را عامل همه بدبختی های سوریه و ملت فلسطین می داند ! به به از این تحفه فالانژه دست پرورده !

اما اسم پسر افغانی در کتاب "جنگ لبنان" به نام ناصر کارگر بیسواد ایرانی تغیر می یابد ! واز نوشته پیدا است که پسر نه فارسی خوب و نه عربی کامل دانسته و ماجرا ها را بدون تاریخ نوشته است بهر حال جنگ داخلی که او از آن نام می برد جنگ 1975 میلادی و همه مشکلات و جنگهای داخلی و اشغال لبنان به وسیله خلق خونریز یهود - صهیونیستی اسراییل بوده است اما پسر چیزی از شناخت دشمن اصلی نمی داند و سوادی ندارد بچه ای آورده در سرزمینهای دیگر !

اما بریم روی بازی گر اصلی داستانمان ! " فاحشه سیاسی " او می گوید به نقل از کتاب : سپس به یک دوست اطریشی توصیه کردیم که در "وین" برای خودش ویزای توریستی تهیه کند. متعاقب آن، ویزای توریستی سه ماهه ی ایران را کلیشه کرده و از روی بعد از "مهر" درست کردیم. در واقع برای خودم در گذرنامه ای که متعلق به کشور پرو بود، ویزای توریستی سه ماهه سریعاً انجام امور یاد شده، به سفارت ترکیه در پاریس رجوع کرده و تقاضای روادید کردم. آن ها با دیدن ویزای ایران، به من ویزا داده صادر کردند و من عازم آنکارا شدم. سپس بلیط قطار درجه ی یک، برای ورود به ایران گرفته و به اتفاق یک دوست ایتالیایی، در تیرماه 1357 ، به طرف تهران حرکت کردم ! شما خواننده گانی که تجاربی در فن چاپ وکیپه از مدارک دارید و با سازمانهای زیر زمینی کار کرده اید البته در مواردی که خاصه تشکیلاتی که با حکومتی همکاری دارد و مسلماً سازمان اطلاعاتی آن حکومت قادر به جعل تقریباً هر گذرنامه ای ویا ویزایی را دارد اما این گروهک سه چهار نفره به اصطلاح "اتحاد کمونیستی" چطور این همه جعلیات را سریعاً

و بدون رد گم کردن علایم جعلیات از مدارک اصلی را پاک کرده است؟ اگر سازمان اطلاعاتی پشت ماجرا نبوده، بهر حال، می فرماید بعد از مخفی شدن از تیر 57 تا 22 بهمن 57 از مخفی گاهم بیرون آمدم لازم به یاد آوری است که سرکار چریک بیهویت در مدت مخفی اش چه آشی برای مخالفین شاه پخته است؟ باری در ادامه می گوید: **نقل از کتاب پس از فروپاشی کامل رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷ از مخفی گاه خود بیرون آمده و فعالیت های علنی خود را شروع کردم. ابتدا به گیلان سفر کردم و در آنجا مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفتم. سپس به تهران بازگشتم و به اتفاق تعدادی از مبارزین و روشنفکران در سازماندهی "جبهه دموکراتیک ملی ایران" شرکت کردم**

این هم از تشکیلاتی که آقا پسره رشتی از آن به نام سازمان دهی نام می برد جبهه دموکراتیک ملی ایران یکی احزاب سیاسی **ملی گرای ایران** که به رهبری **هدایت الله متین دفتری** در اسفند سال ۱۳۵۷ تشکیل شد. از متین دفتری از خانواده درباریان پهلوی بود رهبر وقت جبهه ملی راه اندازی این به گفته **کریم سنجابی** است در پاسخ هدایت الله متین دفتری اظهار می دارد که این [۱]. بود جریان یکی از عوامل تضعیف **جبهه ملی ایران** بود که به متلاشی شدن جبهه ملی انجامید این جبهه خواستار رای منفی در 12 فروردین 58 شد. افرادی در **نظیر نجف دریابندری، منوچهر هزارخانی، بهمن نیرومندرا** تشکیل داند شما آغه پسره شمالی در اینجا در تشکیل جبهه که تشریف نداشتید!

این هم یکی دیگر از جریانات به اصطلاح دموکراتیک که از روز ازل دیوانه بوده! مخالفت با فراندوم! یعنی همسنگر سلطنت طلبان، بهاییان، ساواکیان، پس مانده های رژیم گذشته، فرصت طلبان چپ نمای خابین وطن فروش و اله آخر

تازه در دهم آبان 58 به فکر نصیحت کردن آیت الله خمینی می افتد این در حالی است در اردیبهست 58 کنفرانس جهت متحد کردن همه گروه های چپ نمای جهت کمک به گروه های فرصت طلب چپ نمای در کردستان به نقل از کتاب

به نقل از کتاب "شورشیان آرمان خواه"، نقش گروهک "وحدت کمونیستی" فرصت طلب چپ نمای در اردیبهست 1358 در کنفرانسی که این گروهک جعلی کمونیستی در تهران برای متحد شدن همه گروه های فرصت طلب چپ نما جهت متحد شدن با کومله را تشکیل داد!

مثالی است می گویند دروغ گو فراموش کار است! آغا در عراق که تشریف داشت و موقعی که صدام دستور اخراج آیت الله خمینی را صادر کرد این فرد منافق حاضر به قول خودش دیدار و تماس با ایشان را قطع می کند چرا؟ چون صدام دستور گیرنده از اربابان دیگر نباید متوجه عناصری که هنوز اگر چه این فرصت طلب چپ نما همه کارهایش بر اساس توافق سازمانهای اطلاعات و امنیت کشوری مثل عراق بوده است ببیند اگر فردی مثل حسن ماسالی با خمینی موافق است نه از ده دل بلکه همه کارها ایشان در به اصطلاح ارتباط با اپوزسیون ایرانی در هر کشوری بدون دستور ویا مشاوره مسئولین اطلاعاتی آن کشور نبوده است!

از این به بعد جلد دوم کتابش بررسی می شود

بعداً می فرمایند به نقل قول از کتابش { کوشش های ما به طور اساسی برای آزادی مطبوعات و برابری حقوق زنان و حمایت از جنبش انقلابی مردم کردستان ایران متمرکز شده بود. در این ارتباط کوشش به عمل آوردیم که با دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی و سایر شخصیت های برجسته سیاسی دموکرات ایران فعالیت های خود را هماهنگ سازیم }

خوب آغه پسره می داند که هر دو نفر مورد علاقه اش کی بودند؟ به نقل از کتاب غنی بلوریان فرد شماره دوم حزب دموکرات کردستان { **آقای غنی بلوریان در کتاب آله کوک (برک سبز) در ص 385 می گوید که شیخ عزالدین حسینی یا ملا درباری و منتخب رژیم شاه بعنوان امام جمعه مهاباد، به نزد من و قاسملو آمد و گفت حال وقت گرفتن کمک از صدام می باشد و متاسفانه قاسملو پذیرفت (در همین کتاب آقای بلوریان می فرمایند که بعد از انقلاب مدرک همکاری قاسملو با ساواک را به من دادند) }**

در همین جا عقده و کینه خود را به امام موسی صدر مبارز لبنانی که بر علیه اشغال گری یهودی- صهیونیستی مبارزه کرد را نمایان می کند!

بعداً در دنباله خود را در کابینه دولت موقت می کشد و می گوید: { که هنوز در تهران به سر می بردم دکتر کریم سنجابی که مرا در ارتباط با جبهه ملی خارج از کشور می شناخت از من دعوت به عمل آورد که در حد مشاور یا معاونت وزارت خارجه با او

همکاری کنم. من تصمیم گرفتم که ایشان و جناح جبهه ملی را در دولت موقت بازرگان یاری رسانم. به وزارت خارجه رفتم و در آنجا آقایان احمد سلامتیان، حسن لباسچی، فرج اردلان، مسعود امینی و تاجی راستین در وزارت خارجه با ایشان همکاری می کردند در آنجا حضور داشتند دکتر سنجابی اتافی را برایم مشخص نمود و راهنمایی کرد که در آنجا به فعالیت خود مشغول شوم.

در ص 29 کتابش می گوید : در اولین دوره انتخابات مجلس که آخوندها هنوز قدرت سیاسی را به طور کامل به دست نگرفته بودند، به پیشنهاد خیل وسیعی از مردم تالش به عنوان نامزد در انتخابات شرکت کردم. جوانان پرشور تالش، داوطلبانه در سراسر منطقه، کمیته هایی به منظور پشتیبانی از من تشکیل دادند

قریب هجده نفر نامزد نمایندگی مجلس شده بودند. در دور اول، چند هزار رای بیش از دیگر کاندیداها به دست آوردم، اما هنوز اکثریت مطلق آرا را کسب نکرده بودم. انتخابات به مرحله ی دوم کشیده شد

متأسفانه با تقلب گسترده، آخوندی به نام «یونس عرفانی» را که رئیس کمیته ی هشت تهران بود، به عنوان نماینده ی مردم تالش به مجلس فرستادند

به ادعا او تقلب صورت گرفته است و در ادامه ادعای ترورش بوسیله فردی می کند و به نقل از کتابش: آیت الله لاهوتی، ساعت پنج صبح یکی از آن روزها به من تلفن زد و اصرار ورزید که بدون اینکه دیگران متوجه شوند، صبح زود به منزلش بروم. هنگام ملاقات، عکس دو نفر از افراد کمیته را که در ماسال و بندر انزلی فعالیت می کردند، به من نشان داد. او اظهار داشت که این افراد ماموریت دارند با تفنگ دوربین دار، مرا به قتل برسانند

آیت الله لاهوتی عضو مجاهدین خلق بود و در سال 54 به دلیل جنایت ساواکیهای پیکار از مجاهدین جدا شد و در همان سال البته رفقای پیکاری- ساواکی نام ایشان را به ساواک، دستگیر و زندانی تا 57 و بعد از انقلاب در سال 58 بعنوان نماینده آیت الله خمینی در سپاه پاسداران انتخاب می شود آیا چنین شخصی اطلاعاتی بالا را به عنصر مشکوک مانند حسن ماسالی می دهد ؟

در این قسمت از کتابش از مخفی زندگی کردن و رفتن به حزب دمکرات کردستان می گوید : چون امکانات کافی برای مقاومت ، «مسلحانه نداشتیم، ابتدا در گیلان و مازندران و سپس در تهران مخفی شدم. سپس با دوست دیرینه ام دکتر عبدالرحمن قاسملو تماس گرفته و پس از هماهنگی با ایشان، با شناسنامه ی جعلی به نام «دکتر برزگر. از طریق اتوبوس، خودم را به ارومیه رساندم

بعداً ادعای بنیان گذاری گروهکی به نقل از کتابش : تاسیس جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران هنگامی که در تهران و در شامل ایران در مبارزات اجتماعی و آزادیخواهانه شرکت می کردم به اتفاق تعدادی از همفکران خود، جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران را پایه گذاری کردم .

که به قول خودش مبارزه مسلحانه را با به اصطلاح نمی دانم جنبش خودش شروع می کند ! در 1362 اطلاعیه ای از گروهکش

که به قول او از اسامی افرادی که 50 درصد از گروه مسعود رجوی و بقیه از گروهک به اصطلاح " جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران اعدام شده اند را در کتابش آورده است!

در این مرحله سال 1360 بازیگر فیلم آغه پسره بعد از مدتی با حزب دمکرات کردستان بوده به بغداد پیش اربابان بعثی می رود و

برایش پاسپورد به اصطلاح جعلی و ادعا می کند که پاسپورد ایرانی البته بعد از انقلاب داشته و می گوید چون مهر خروج از ایران را نداشته است ارزش ندارد ! و این نقل قول از کتابش : یکشنبه هشتم ۸ آذر ۱۳۶۰ = ۲۹ نوامبر ۱۹۸۱ از روز ۲۲ آبان تا ۸ آذر ۱۳۶۰ ، نزدیک به سه هفته در انتظار بودم که چگونه می توانم از عراق خارج شوم. حوصله من سر رفته بود. به شدت عصبی شده بودم. در این روز به من خبر دادند که مقامات عراقی موافقت کرده اند که گذرنامه جعلی برای سفر برایم آماده کنند. در مشغول گرفت ویزا شدم تا اینکه روز یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۶۰ کارهایم از نظر ویزا و غیره منتهی شد و به سوی اروپا. همین روز و روز جمعه ساعت ۱۷ با مسعود رجوی و سپس با بنی صدر ملاقات کردم

اگر خواننده این مطالب دقت کند متوجه این فاحشه سیاسی که چطور این گروه و آن گروه را یکی پس از دیگری کهنه می کند

و هر چند گاهی به سراغ یکی از قدیمی خود فروختگان یا تازه خود فروشان می رود!

در طول به اصطلاح همکاری که او با چریکهای فدایی قبل از انقلاب نام می برد تقریباً در هر تماسی که گروهک اتحاد کمونیستی می گیرند یکی یا جمعی از بیچاره چریکها بدام ساواک یا در درگیری با ماموران امنیتی دستگیر یا کشته می شوند و همین مورد در رابطه با چریکهای فلسطینی و لبنانی اتفاق می افتد یعنی عوامل موساد یا دست نشانده گان آنان در نقطه از خاورمیانه به سراغ انقلابیون و فقط آغه به قول رشتی ها "پوسره" جان سالم بدر می برد!

پس اینطور تصور کنیم گروهکهای مانند اتحاد کمونیستی و چند تای دیگر برای نابودی چریکهای فدایی

و پیکاریها برای نابودی مجاهدین خلق طرح ریزی شده بودند!

در ص 151 می گوید در سال 61 به عراق برگشتم و با کمک حزب دمکرات ماشینی از اسلحه به طرف شمال ایران حرکت کردیم!

به نقل از کتابش: اولین بار، با حمایت حزب دمکرات کردستان ایران و دکتر قاسملو، در صدد برآمدم که مقداری اسلحه و مهمات را از طریق کوه و دشت عبور داده و از راه منطقه افشار و حوالی زنجان، خودم را به بالای کوههای ماسوله و تالش برسانم. لذا در تیرماه، بوسیله اسب و قاطر حرکت کردم. هنگام ورود به منطقه افشار، با حملات نظامی رژیم در این منطقه مواجه شدیم. من هنوز تحت پوشش پیشمرگه های حزب دمکرات کردستان ایران حرکت می کردم. لذا، روز ۱۸ تیرماه ۱۳۶۱، هنگام عبور در منطقه "افشار" سوار ماشین جیب بودم که توسط نیروهای حزب دمکرات تصاحب شده بود. در این ماشین جیب که توپ ۱۰۶ روی آن سوار بود، در اثر بی احتیاطی راننده به طرف دره سقوط کردیم و ماشین معلق شد و زخمی شدم.

بعدا می گوید در سال 62 از شورای ملی مقاومت جد اشدم و بعدها هم در سال 65 از حزب دمکرات جدا چه عرض کنم باید گفت این یکی و دوتای آخر هم را کهنه می فرماید!

اینبار به سرخ تیمسار مدنی استنادار خوزستان و فرمانده نیروی دریای کشور در زمام دولت موقت می رود و آنچه پسره شمالی در مورد چند صفحه اعتراضی مدنی به حزب جمهوری اسلامی و مسئولین نظام را در کتابش چاپ می کند و از او حمایت می کند و می فرماید به دلیل مخالفت با نظام، مدنی در سال 59 مخفی پناه کشور را ترک کرد! به نوشته روزنامه ها بعد از اینکه مدارک از سفارت رژیم آمریکا به دست دانشجویان که سفارت را تسخیر کردند، رسید دال بر اینکه مدنی مبلغ 500 هزار دلار از سفارت دریافت کرده بود ایران را ترک و به سف سلطنت طلبان نوع شاپور بختیاری مشرف می شود!

از این به بعد بررسی کتاب جلد سومش بررسی می شود

می فرماید که با شاپور بختیار در 1991 میلادی دیدار داشت و بعد از آن به "نهضت مقاومت ملی ایران" متصل می شود

شاپور بختیار همان مردی که در مصاحبه بی بی سی فارسی در سال 95 با کارمندان سابق سفارت اسرائیل در تهران و همچنین مسول سازمان جاسوسی - تروریستی یهودی موساد که مسئول سابق موساد در مصاحبه اش گفت: در دوران نخست وزیری بختیار از ما موساد خواست که آیت الله خمینی که در پاریس بود را بطوری از بین ببریم در مقابل بختیار قول داد هر آنچه شاه در اختیار اسرائیل نگذاشته او همه چیز مملکت ایران را در اختیار اسرائیل بگذارد! بله این به اصطلاح سیاستمدار و به قول خودش نمی دانم کمونیست چریک با شاپور بختیار پیمان می بندد و به خلق یهود- صهیونیستی وعده همه چیز را می دهد!

بلاخره به آرزویش و همان جایگاه اصلیش، سلطنت خواهی و سلطنت طلبی یعنی مسئول "نهضت مقاومت ملی ایران" یعنی بختیارچی ها می شود وبعد از عمری از سلطنت زاده گی خودش یعنی دوران اول دانشجوییش به عضوی بالای این خابنبین دست می یابد!

به نقل از کتابش: ما چند بار با مقامات عالیرتبه از جمله رئیس جمهور اسرائیل که یک فرد ایرانی الاصل بود دیدار داشتیم

به نقل از کتابش: بعدها با حاکمیت خویشاوندان و دوستانش به آمریکا مهاجرت کرده و در آنجا مشغول به کار گشت. خودم تا سال ۲۰۰۰ میلادی پس از گرفتن مدرک سپس برای اینکه به زندگی مشترک با همسرم لطمه دیگری وارد نشود، خودم را از محل کار در آلمان بازنشسته و به آمریکا نقل مکان کردم

به نقل از کتابش اینبار به سراغ دانشجویان جوان داخل کشور می رود و به گروهی به اصطلاح با نام ارتباط با "جبهه دموکراتیک ایران" و جنبش دانشجویی در داخل کشور با توجه به تجربیات تلخی که در میان برخی محافل خارج از کشور به دست آورده

بودم، درصدد برآمدم که فعالیت های خود را بیشتر در ارتباط با مبارزات داخل کشور متمرکز کنم. براین اساس، ابتدا با جوانان نگرشی به گذشته و آینده (جلد / ۱۳۶. مبارز داخل کشور، به خصوص جنبش زنان و جنبش دانشجویی، ارتباط مستقیم برقرار کردم

در این ارتباط، آقای حشمت الله طبرزندی، امیرحشمت ساران، و چند نفر از فعالین دانشجویی مثل عباس خرسندی، کیانوش سنجری، کوروش صحتی، منوچهر محمدی، مهاجری نژاد، سعید کلانکی، علی سرمدی و حسن زارع زاده اردشیر با من در ارتباط بودند. همچنین از سازمان زنان «تارا» بانوی مبارز و آزاد اندیش «ش-آ» و دیگران با من ارتباط، برقرار کردند



حشمت الله طبرزندی کیست؟ جوانی که تشنه شهرت خاصه مصاحبه با صدای آمریکا! که در مصاحبه هایش کروات بسته، به قول انگلیسی "تیل" آورده یعنی موی سرش را از پشت گره زده، تیل معنی دم حیوان می باشد! آنهم از تهران!

حال آقا پسره می فرمایید نمایندگی به اصطلاح گروه نمی دانم ده الی 15 نفری "جبهه دموکراتیک ایران" را پذیرفتم!

به نقل از کتابش: آقای حشمت الله طبرزندی که هنوز در زندان به سر می برد تقاضا کرد که مسئولیت (دفتر برون مرزی جبهه دموکراتیک ایران) را بر عهده بگیرم. من پیشنهاد ایشان را بدون آگاهی از ساختار تشکیلاتی و مناسبات افراد درون آن گروه پذیرفتم حشمت الله طبرزندی که سابقاً در اثر اعتقادات مذهبی با رژیم همکاری داشت ولی به طور قاطع از آنها جدا شده بود

حال از کمکهای مالی، سیاسی و تبلیغاتی از آنچه او از جنبش داخل کشور حتمی اشخاصی مثل حشمت الله طبرزندی می باشند نام می برد به نقل از کتابش: کوشش برای دموکراسی خواهی» را به تاریخ هجده اکتبر ۲۰۰۳ در دانشگاه «آمریکایی» در واشنگتن سازماندهی کردم که به وسیله ی کانال های ماهواره ای برای مردم ایران پخش شد. در این کنفرانس، یکی از مسئولین دانشگاه و برخی پژوهش گران خارجی، و همچنین یکی از مسئولین وزارت خارجه آمریکا شرکت کرد و همبستگی خودش را با مبارزات دموکراسی خواهانه ی دانشجویان و جوانان ایرانی، ابراز داشت

حال پسره کمونیست سه آتشه با مسئول وزرات امور خارجه امپریالیست آمریکا به جنگ با حکومت کشورش همرمزم می شود!

اما کمک هایش در سطر پایین فقط 5000 دلار یا از 50000 دلار به بالا را باید برای به اصطلاح حشمت الله ها می فرستند!

در آن زمان، شبکه های تشکیلاتی و تبلیغاتی در خارج از کشور، برای حمایت از جنبش زنان و جنبش دانشجویی بوجود آوردم

یک بار قریب پنج هزار دلار جمع آوری کردیم و از طریق شبکه ها و رابطین مخفی برای «رابط جبهه دموکراتیک ایران» در داخل کشور فرستادیم

در این قسمت از کتابش از بیرون بردن افراد از کشور به خارج و به قول خودش پناهنده گی برای آنان و در همین کتاب ادعا می کند که 700 نفر را از ایران به خارج کشور انتقال داده است: ناگهان در سپتامبر ۱۹۹۹ به من خبر رسید که آقای سپهر زنگنه که از مسئولین سازمان جوانان حزب ملت ایران بود و در ارتباط با داریوش فروهر فعالیت می کرد، در اثر اصابت گلوله زخمی شده و برای اینکه دستگیر نشود، با چنین حالتی، خودش را به کردستان عراق رسانده است. بلافاصله، با رهبران حزب سوسیال دموکرات که قدرت سیاسی در آلمان در اختیار داشتند، وارد مذاکره شدم تا شرایط انتقال ایشان را برای معالجه و مداوا به آن کشور فراهم کنم. او ابتدا به ترکیه انتقال و پس از دریافت ویزا، به بیمارستان ارتش آلمان در شهر «کولنس» منتقل گردید. نامبرده، از طریق یک وکیل، به عنوان پناهنده سیاسی در آلمان پذیرفته شد. پس از مدتی درخواست کرد که برای ادامه ی تحصیل به آمریکا برود. با همکاری برخی از دوستان، از جمله آقای دکتر فرج اردلان، شرایط انتقال پناهندگی ایشان را به آمریکا فراهم کردیم و او توانست در دانشگاه های همچنین به من اطلاع دادند که آقایان منوچهر محمدی و غلامرضا مهاجری نژاد به ترکیه رفته و تقاضای انتقال به اروپا نموده اند. نگارنده با قبول خطر، وارد ترکیه شده و شرایط انتقال آنان را از طریق دوستانی که مرتبط به «حزب سبزهای آلمان» بودند، فراهم کردم

در صفحه 106 کتابش کپیه از نشریه ای به نام "میهن" که در پاریس چاپ می شود و مطلبی از "علی کشتگر" فعال سیاسی چپ که گویا علی می گوید که آقه پسره با وزارت امور خارجه آمریکا سر وساخت دارد! البته داشته و دارد!

در کتابش از فردی با نام "علی افشاری" به اصطلاح عضو شورای تحکیم وحدت نام می برد که گویا پول را برای این فرد به ایران فرستاده است .

